

نامه برتر گاردین

در سالروز انتشار نخستین تمبر جهان به سراغ یک بایگانی

متفاوت از نامه‌ها رفته‌ایم، نامه‌های ار سالی مخاطبان

گاردین که امکان نوشتن آن به فرد مد نظر را نداشته‌اند

ترکی عزیز | مرجم

پرونده

سال ۱۸۴۰ اولین تمبر در دنیا منتشر شد. از آن زمان تا همین چند سال قبل، تمبر و نامه دو همراه همیشگی بودند. هر چند حالا چند سالی است که بخشی از نامه‌ها، بدون تمبر ارسال می‌شوند اما در ذهن همه ما، ارتباط بین تمبر و نامه، ارتباطی جدانشدنی است. در پرونده امروز زندگی سلام به مناسبت سالروز انتشار نخستین تمبر جهان سراغ یک بایگانی متفاوت از نامه‌ها رفته‌ایم. نامه‌هایی که خوانندگان مجموعه گاردین چون امکان نوشتن آن به فرد مد نظر را نداشته‌اند، آن را به صورت ناشناس نوشته و برای گاردین ارسال کرده‌اند. پنج نامه انتخابی ما از این مجموعه، نامه‌هایی هستند که طی ۱۲ سال گذشته، بیشترین بازخوردها را در میان خوانندگان داشته‌اند. آیا شما هم حرف‌هایی در دل دارید که همیشه دوست داشته‌اید آن‌ها را بنویسید اما به دلایلی دست به قلم نشده‌اید؟ شاید با خواندن نامه‌های زیر شما هم جرئت دست به قلم شدن و نوشتن پیدا کنید. پس با ما همراه باشید.



نامه‌ای به مادرهای خوش‌شانسی که مادرشان زنده است

متنی سرشار از غمی عمیق؛ غم از دست

دادن مادر. نعمتی که تا وقتی هست،

کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. راستی

چقدر ما قدر دان مادران خود هستیم؟



امروز وقتی داشتیم در مدرسه برای کاری کمک می‌کردم، شنیدم که بطور مادر یکی از شما، بچه‌هایش را از مدرسه برمی‌دارد. یکی دیگر از مادرها گفت که تنها چون مادرش امروز از فرزند خردسالش نگهداری می‌کند، او توانسته برای کمک به مدرسه بیايد. امروز صبح وقتی همه جمع شده بودیم، مادر دیگری همه مادرش آمده بود و با هم پیچ می‌کردند. یکی دیگر از شما با مادرش زندگی می‌کند. یکی دیگر از شما، کمی قبل، نه خیلی وقت پیش، سفری دو نفره با مادرش رفته بود و همین او آخر فهمیدم یکی از شما بر نامه‌نارهای دلچسب داشته است؛ با کُی؟ با مادرش.

یکی دیگر از مادران جمع از مادرش که خیلی حال خوشی ندارد، مرا اقت می‌کند. بقیه‌ها مانند مادرشان هستند، چرا که دور از آن‌ها زندگی می‌کنند. چنین موقعیت‌هایی ناراحت کننده‌اند اما می‌دانید موضوع چیست؟ مادران آن‌ها به هر حال زنده‌اند. آیا هیچ تصویری از میزان خوشبختی خودتان دارید؟ احتمالاً برای شما خیلی معمولی است، نه؟ من از مادرم خواستم که مرا قب بچه‌ها باشد، مامان من از صرف وقت با نوه‌هایش لذت می‌برد، مامان من برای اولین بار نورادرانگه داشت...

من سابق بر این عادت داشتم در گفت و گوهایم داستان‌هایی از مادرم را تعریف کنم؛ مادر زیبا، با مزه، فعال، قوی و فوق العاده‌ام. اما بعد ساکت شدم. صحبت کردن درباره مادر با فغل‌هایی در زمان گذشته، دردناک است، از توان من خارج است و این که حالا فکر می‌کنم شنیدن داستان‌هایی با مزه از مادرم چقدر می‌تواند برای دیگر مادران بدون مادر دردناک باشد.

در همین نامه هم بارها کلمه مادر تکرار شد. برای این که این زنان بخش بزرگی از زندگی بسیاری از ما هستند. شکافی که بعد از فوت مادر شما ایجاد می‌شود، شکافی عمیق است. این روزها من زندگی ام را به دو بخش تقسیم می‌کنم؛ بخشی که مادر داشتم و همه چیز در آن خوب بود (حتی وقتی اتفاقاتی که به تصور من بد بودند، روی می‌داد) و بخش دوم، زندگی من بدون او و هر چند تلاش می‌کنم که به خاطر اومثبت زندگی‌کنم، ناراحتی و غصه‌باز همراه همیشگی ام هستند.

خطاب به شما مادران می‌گویم، اگر این نامه را می‌خوانید و امکان سر زدن به مادران یا تلفن زدن به او را دارید، انجامش دهید و به شمایی که امکان انجام این کارها را ندارید، چه بگوییم؟ من این جا در سکوت در کنار شما هستم.

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۹
۱۲ رمضان ۱۴۴۱ • ۶ می ۲۰۲۰
شماره ۲۰۲۷۲

۱۵۹۲



آب میوه‌های مفید و ترکیبی را
چیز مانی مصرف کنیم؟

پیشگیری از کرونا در آرایشگاه

عزیزم، این اشتباهت را
تکرار نکن!

فر فرقه قصه
«غنچه‌ای که خندید»
برای کودکان

تصاویر از گاردین



بوده که دوست نداشتم هیچ کاری با تو داشته باشم، پس که رفتار تو زشت و آزار دهنده بوده است. من این شخصی را که چنین تند و بی‌محابا آزار می‌دهد نمی‌شناسم، کسی که انگار تصور می‌کند کلمات هیچ اثری به جانی گذارند. شاید هم چون به خوبی می‌دانی کلمات چه تاثیری دارند، این‌طور صحبت می‌کنی. هر چند واقعا نمی‌دانم چرا تو تا این حد در پی آزار دادن من هستی. من طی سه سال گذشته، در طول سخت‌ترین سال‌ها از تو حمایت کرده‌ام و حالا تو این‌طور ...

این روزها به خود می‌گویم این عشق است که عمیق‌تر از جراحات‌ها و آسیب‌ها باقی می‌ماند. این عشق است که واقعتاً دارد و برای همین وقتی تو خواهی، بی‌صدا وارد اتاق می‌شوم و به صورت بی‌عیب و نقص تو خیره می‌شوم، صورتی که بالاخره آرامش پیدا کرده است، بعد آرام موهایی‌ت را به شکلی که بیدار نشوی، نوازش می‌کنم تا بتوانم توان و عزم دوباره تکرار کردن این مسیر برای فردا را پیدا کنم. از آن جایی که من از تو دست نمی‌کشم، من باز هم به تو عشق، حمایت، آغوش و زمان خواهم داد؛ هر روز و هر روز.

نامه‌ای به آن‌هایی که داستان‌های موفقیت

افراد اوتیستیک را بر این می‌فرستند

در دل‌های یک مادر دارای دو فرزند مبتلا به اوتیسم. در شرایطی که برخی از ما از اوتیسم و شرایط خاص افراد دارای اوتیسم خیلی کم می‌دانیم، خواندن این نامه می‌تواند دیدی جدید و متفاوت درباره این افراد و شرایط خانواده‌های آن‌ها به ما بدهد.

طی پنج سال گذشته، حداقل هفته‌ای یک بار، دوستانی با نیت‌هایی خوب، داستان موفقیت یک کودک یا بزرگ سال دارای اوتیسم را برای من ارسال کرده‌اند. در رسانه‌ها هم من غالباً از این دست داستان‌های بینم؛ داستان‌هایی الهام‌بخش از افرادی که اجازه ندادند داشتن اوتیسم سر نوشت آن‌ها را تعیین کند یا آن‌ها را عقب‌نگه دارد. با خواندن هر داستان، اما من غمگین‌تر و عصبانی‌تر می‌شوم.

این که اوتیسم در رسانه‌ها مطرح شود، عالی است اما این تنها بخش در خشان اوتیسم است که مطرح می‌شود: کودکی که در موسیقی نابغه است یا بزرگ سالی که بعد از سال‌ها پس زده شدن، در رشته حقوق مدرک گرفته. در عین حالی که باید به این داستان‌ها توجه شود اما آن‌ها باعث می‌شود تا خانواده‌هایی چون خانواده من، شانس کمتری برای حضور در جامعه داشته باشند چرا که موجب می‌شود تا توضیخی مثل «اون اوتیسم داره» بیشتر شبیه یک توجیه به نظر برسد، زیرا مردم آن‌سر طیف اوتیسم را هرگز ندیده‌اند.

ما در خانه‌مان دو سر طیف اوتیسم را داریم؛ هر کدام هم چالش‌ها و لذت‌های خودشان را دارند. ما فرزندان خودمان را بدون هیچ قید و شرطی دوست داریم؛ اما ما خانواده‌ای جدا افتاده، تنها و غالب اوقات محروم از شرکت در جلسات ویژه خانواده‌های دارای فرزند اوتیسم هستیم چرا که این جلسات، مناسب شرایط ما نیستند. از دیدن آن‌ها امکان بازی مناسب کودکان اوتیسم جایی است که شما



نیاید بیش از سه کودک دیگر حضور داشته باشند. من باور دارم که اگر آن‌سر دیگر طیف اوتیسم به صورتی واقع‌گرایانه ترسیم شود، آن وقت جهان تلاش بیشتری برای پذیرش این افراد خواهد کرد. برای یک بار هم که شده دوست دارم داستان تلاش یک کودک برای بیان تنها کلمه‌ای مثل «نوشیدنی» در عوض جیغ کشیدن او به مدت دو ساعت، جشن گرفته شود. این تصور ما از موفقیت است!

نامه‌ای به خانم در وضعیتی که من

تا سر حد مرگ کار می‌کنم و او...

مردها کمتر دست به قلم می‌شوند. این را بر سببی نامه‌های خوانندگان گاردین نشان می‌دهد. اما وقتی یکی از آن‌ها دست به قلم می‌برد و درباره موضوعی چنین حساس می‌نویسد، ناگهان به پربازدیدترین نامه تبدیل و بیش از ۱۱ هزار بار به اشتراک گذاشته می‌شود.

من شغف ناشی از اولین دیدار تو در دانشگاه را هنوز به یاد دارم. چهره‌ای درخشان در میان دریایی از صورت‌های عصبی و جدی. خیلی زود متوجه شدم که آدمی مهربان، متواضع، متعهد و وفادار به خانواده و دوستان هستی. بعد از دانش آموختگی، امتحان و کالت را دادیم و بعد با هم ازدواج کردیم. من کارم را شروع کردم، کاری با ساعات کاری فرساینده و استرسی بالا، موضوعی طبیعی برای وکلای جوان اما توبه‌شکلی ناگهانی درباره کار کردن در موقعیتی خوب‌باحتی به صورت کلی کار کردن، مرده‌شدی. بعد از کمی فشار از سمت من و فشاری بیشتر از بابت قسط‌های وام دانشجویی‌ات، تو کاری در زمینه‌ای غیر حقوقی پیدا کردی، کاری که فردی با نصف تحصیلات و هوش تو هم می‌توانست آن را انجام دهد. متناسب با موقعیت کاری‌ات در یافتی هم‌پایین بود. بار داری (تصمیمی که هر دوی ما روی آن توافق داشتیم)

تو را به مهم‌ترین شغل در جهان سوق داد. بعد از چند سال، دومین فرزند ما به دنیا آمد. با این که هر دو بچه سال‌ها از صبح تا عصر مدرسه می‌رفتند، اما تو هیچ وقت به محیط کار

برنگشتی تا امروز که فرزند اول ما به زودی وارد کالج خواهد شد. مادر گیر تعریف مربوط به موفقیت برای طبقه متوسط بودیم؛ خانه‌ای خوب در محله‌ای آرام و امن، مسافرت‌های سالانه، کودکانی سالم و شاد و پس‌اندازی برای شهری کالج‌پچه‌ها. اما همه این‌ها با هزینه‌ای گزاف به دست آمده بود. فشار روانی روی دوش من با افزایش مسئولیت‌هایم در سر کار به شکلی چشمگیر افزایش پیدا کرده و سلامتی من در حال زوال است. افرادی که من را بعد از چند سال می‌بینند، از دیدن من جا می‌خورند. تا به حال در چند موقعیت صحبت دیگران درباره خود را شنیده‌ام که گفته‌اند چقدر پیر شده‌ام. می‌دانم که ما خوشبخت‌تر از میلیون‌ها نفر دیگر هستیم؛ افرادی که بسیاری از آن‌ها سخت‌تر از من کار می‌کنند. اما اگر من انتظار دارم تو کار کنی، برای این نیست که بتوانم یک جگوار برای خودم بخرم یا درآمد تو را صرف تفریح کنم. من می‌خواهم تو هم کار کنی تا بتوانم همزمان با حفظ وضعیت مالی‌مان، کارم را عوض کنم. من می‌خواهم تو هم کار کنی تا دیگر نیمه شب از نگرانی این که تنها چیزی که بین ما و مشکلات مالی فاصله نداشته‌ام و آن شغل من است، از خواب بیدار نشوم. اما بیشتر از همه دوست دارم تو کار کنی تا احساس کنم که من هم دوست داشته می‌شوم.



پیچر بیمارستان سنگینی می‌کرد. من تمام عصر با ترس منتظر صدای آن بودم؛ ترس از شنیدن خبری بد. دختر دیگرم اما صحیح و سالم داخل کالسه بود. او در آرامش خوابیده بود. همسر من ناچار بود سر کار برود. مادر نمی‌توانست در کنار من باشد و من دور از خانه، تنها و خسته در بیمارستان بودم در آن ساعت، از شدت گرسنگی، ضعف کرده بودم.

وقتی با ظرف غذا پشت میز نشستیم، نفس راحتی کشیدم. اما تا چنگال را بلند کردم، صدایی از داخل کالسه بلند شد. دلم هر ی پایین ریخت. نه الان نه، لطفانه! باید بین جیغ کشیدن دخترم و غذا خوردن یکی را انتخاب می‌کردم. به سرعت شروع به تکه‌تکه کردن غذایم کردم، هنوز امید داشتم که شاید بشود بایک دست هم غذا خورد. حس کردم در حال نزدیک شدن به من هستی، پس سریع دهانم را پر از غذا کردم.

وقتی بالای سرم رسیدی، همان وقتی که مستاصل فقط منتظر بودم درباره این که مادر خوبی نیستم، به من چیزی بگوئی، تو در سکوت به دخترم لیخند زدی، به من لیخند زدی و از من اجازه گرفتی تا او را بغل کنی. آرام او را در آغوش کشیدی و دور رستوران شروع به قدم‌زدن کردی. طوری رفتار کردی که انگار تمام روز ما را منتظر همین ساعت بودی تا او را بغل کنی. شاید این کاری بود که تو همیشه با دیدن نوزادان انجام می‌دادی اما در آن روز به خصوص، در آن ساعت خاص، تو کاری را انجام دادی که من به آن نیاز داشتم؛ یک مهربانی ظریف، همدلی و مانی برای غذا خوردن در سکوت. آن شب، وقتی در نهایت صدای پیچر بلند شد، مانی که هم من و هم دختر بزرگ‌ترم، سیر بودیم، دختر دیگرم را در بخش مراقبت‌های ویژه تحویل گرفتیم. تو احتمالاً ما را به خاطر نداشتن مامان هیچ وقت تورا فراموش نمی‌کنم. بعدها وقتی برای ملاقات با دکتر، دوباره به بیمارستان آمدم، سراغ تورا گرفتم اما نبود. هیچ وقت نشد که از تو بابت کاری که ۹ سال پیش انجام دادی، به درستی تشکر کنم. اما تو از صمیم قلبم متشکرم!